

۱۳ خاطره شیرین از سربان

سرشناسه	: باباخانیلو، رضا، ۱۳۵۸ -
عنوان و نام پدیدآور	: ۱۳ خاطره شیرین از سرپازی / نوشته رضا باباخانیلو
مشخصات نشر	: تهران: نشر سیزده، ۱۳۹۶ -
مشخصات ظاهری	: ۱۷۶ ص؛ مصورا، ۱۴/۵ × ۲۱/۵ سم.
شابک	: ۹۷۸۶۰۰۹۵۱۳۶۲-۸-۲۴۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فنیبا
عنوان گسترده	: سیزده خاطره شیرین از سرپازی.
موضوع	: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
نوشه	: Persian fiction -- 20th century
رده بندی کنگره	: ۸۱۳۶/۳۲۴: ۸۳۳/۳۲۴
رده بندی دیویی	: ۸۳۳/۳۲۴: ۸۳۳/۳۲۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۰۰۳۲۵۹۱

۱۳ خاطره شیرین از سرپازی

نوشته‌ی: رضا باباخانیلو

تصویرگر: صبا ص

ویراستار ادبی: ایمان احمدی

ویراستار فنی: شیدا سرمدی

طراحی گرافیک: استودیو حربی

تاریخ انتشار: بهار ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۳۰۰ جلد

لیتوگرافی، چاپ و صرعی: محم

گوینده فایل صوتی: علیرضا حائ

ادیت فایل صوتی: سیما قشدری

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان (همراه با فایل صوتی).

شابک: ۹۷۸۶۰۰۹۵۱۳۶۲-۸-۲۴۰۰۰۰

کلیه حقوق این کتاب نزد ناشر محفوظ است

نوبت چاپ اول

فهرست

مقدمه	۹
بخش یک: آموزش مقدماتی تحصیلی	۱۵
بخش دو: تمرین رژه	۲۷
بخش سه: اعتصاب غذا [در سرد می‌شود]	۳۹
بخش چهار: تمرین ایست بر روی	۵۱
بخش پنج: خشم شب	۶۵
بخش شش: خشم شب دوم	۷۷
بخش هفت: معجزه‌ی امامزاده	۸۷
بخش هشت: صخره‌نوردی	۹۵
بخش نه: یادگاری جاویدان	۱۰۵
بخش ده: افسر کشون	۱۲۱
بخش یازده: نماز صبح	۱۳۵
بخش دوازده: تهیه‌ی گزارش [وضعیت سرباز - گیاه]	۱۴۵
بخش سیزده: ۱۳ خاطره‌ی کوتاه	۱۵۵

سربازی، واژه‌ای که تمامی عناصر ذکور، در سنین ۸ تا ۲۴، ۲۵ سالگی و چه بسا تا سنین بالاتر، کابوسش را می‌بینند و از آن گریزانند هیچ کدام از رفتگان این سفر پرخطر، با میل و به پای خود وارد این عرصه نمی‌شوند. شاید در زندگی پسرها فقط دو بار پیش بیاید که حقیقتاً با متوسل شدن به رور می‌توان آن‌ها را به عملی مجبور کرد. یکی ورود به مدرسه در سال اول و دیگری رفتن به خدمت مقدس سربازی است. راهی نیست که این بندگان خدا قبل از نایل شدن به این فریضه برای به اصطلاح «پیچاندن» آن امتحان نکنند: گواهی ابتلا به بیماری‌های لاعلاج، وظیفه‌ی تأمین دخل و خرج خانه‌ای که تا قبل از آن حتی یک هزار تومانی هم خرجش نکردند، کفالت، خرید خدمت و راه‌های دیگری که به عقل جن هم نمی‌رسد.

بنده نیز از این قاعده مستثنا نبودم و راه‌های گوناگون را امتحان کردم. با معافیت چشم شروع کردم که حدوداً ۶ شماره‌ای تا معافیت فاصله داشتم. بعد نوبت به قوانین وزنی رسید. وزن کشی کردم و دیدم دقیقاً در مرزی هستم که یا باید حدود ۱۵ کیلو اضافه شوم یا کم. کم کردن وزن به معنای نخوردن بود و این مورد در قاموس من نمی‌گنجید. پس متوسل شدم به روش اضافه‌وزن که هم فال بود و هم تماش. چند روزی از تناول غذاهای لذیذ و چرب به نیت اضافه‌وزن نگذاشتم. به قوانین اندکی تغییر کرد و میزان عدد لازم برای معافی را حدود ۱۵ کیلوگرم از هر دو سمت جابه‌جا کرد. این یعنی راهی که به انقباض من ختم می‌شد. روش بعد خرید خدمت بود که آن هم در آن زمان قانوناً انجام نمی‌شد و راه‌های غیرقانونی که طی کردم در نهایت به ناکجا آباد ختم شد. بداند که بعدها فهمیدم بی هیچ منتی از موهبت کف پایی صاف‌تر از آینه‌ی خدمت ندارم. منم که این به معنای معافی بنده بی هیچ حرف و حدیثی بود. اما امروز حداقل همین یک نکته که تجربیات سربازی منجر به نوشتن این مجله شد، به اشتراک گذاشتن‌اش با شما دوستان شد، من را بس!

اما سؤالی که اکنون در ذهنم شکل گرفته، به سربازی رفتن یا نرفتن ارتباطی ندارد. می‌خواهم بدانم چرا با اینکه تمامی ما مردان غیور از کلیه‌ی راه‌های پیچاندن این امر مقدس استفاده می‌کنیم، شیرین‌ترین و پایان‌ناپذیرترین خاطراتمان از این دوران است؟ مگر نه اینکه به زور می‌رویم و تصورمان هم این است که اگر این دو سال عمرمان را در خدمت سربازی تلف نمی‌کردیم، حداقل یکی از مهندسان ارشد ناسا

می‌شدیم؟ پس دل‌انگیزی این زهر شیرین‌تر از عسل از کجا می‌آید؟

یک دلیل برای آن پیدا کردم. شاید بارها از اطرافیان خود مشابه این جملات را شنیده باشید که: «آقای شب پول نداشتی شام بخرم، گشاده موندی، بعد با یکی دعوا شد، مثل خر کتک خوردم، دست‌آخر هم با پس من رو گرفت و بعد از کلی سین جیم که ولم کرد، دیدم کلید خونه رو گم کردم تا صبح موندی تو خیابون. تا صبح رگبار می‌اومد و موش آب‌کشی می‌شد. اونقدر باحال بود...». این افراد با چنان شوق و لذتی این خاطرات را تعریف می‌کنند که به نظر شنونده این یک شب از گذراندن یک نور تاریخی آل اینکلوسیو شش شب و هفت روز در جزایر قناری هم برای آن شخص جذاب‌تر بوده. در صورتی که هر کدام از اتفاقاتی که در آن شب تاریخی رخ داده به‌خودی‌خود مصیبتی عظیم تلقی می‌شوند. پس ظاهراً هر چه مصیبت‌ها عظیم‌تر باشند، عمیق‌تر در ذهن ما می‌مانند و به‌مرور زمان طعم شیرین‌تری هم می‌گیرند.

اما دلیل بعدی. به این دلیل مشغول ندرس ۳ خاطره از خاطرات بی‌شمار خدمت‌گیورانه‌ی خودم برای شما دوست‌دارانم که اگر احیاناً جزو عناصر ذکور نیستید یا از آن دسته عناصر ذکور هستید که یکی از روش‌های پیچاندن‌تان به نتیجه رسیده، با خواندن و مرور خاطرات، خود حدیث مفصل بخوانید از این مجمل و دلیل شیرین بودنش را کشف کنید.

لازم به توضیح است بیشتر این خاطرات واقعی هستند و برای من رخ داده‌اند. اما از آنجاکه طبیعت داستان‌ایجاب می‌کند، به برخی از آن‌ها

آب و تاب داده‌ام. همچنین اسامی ذکر شده غیر واقعی و زاییده‌ی تخیلات
بنده‌اند.

در پایان از همه‌ی دوستانی که من را در پدید آوردن این مجموعه یاری
کردند، خصوصاً دوست گرامی آقای ایمان احمدزاده خلیفه که الحق آنچه با
متن کردند بسیار بیشتر از ویرایش بود، تقدیر و تشکر می‌کنم.

رضا باباخانلو، تابستان ۱۳۹۶